



طنز بهتر است
یا قدرت؟



کرونا یا طبیعت؟

**لطفا بدون ماسک
وارد نشوید!**



دانشجوی آنلاین

مشکلات دانشجویان در رابطه با
کلاسهای آنلاین...



به نام خدا

فهرست مطالب

سوزن

۳..... سخن سردبیر (انسیه زرواسی)

۴..... کرونا یا طبیعت (سارا گودرزی)

۵..... گله نامه (مهدیه احمدی)

۶..... دانشجوی آنلاین (حسین مقدسی)

۸..... روز از نو روزی از نو! (سینا هدایت)

۱۰..... طنز بهتر است یا قدرت؟ (سمیه شکری)

۱۲..... یک قلب کتاب (سینا هدایت)

راه‌های ارتباط با سوسوزنی‌ها:

 @sarsoozan

 @sar_soozan

دوماهنامه طنز سوسوزن

تحت لیسانس دانشگاه علوم پزشکی شهید

بهشتی (ره)

پاییز ۱۳۹۹

نویسندگان این شماره:

مهدیه احمدی

انسیه زرواسی (عمه بلقیس)

سمیه شکری (شکریسپیر)

سارا گودرزی

حسین مقدسی (چگورا)

سینا هدایت (رفیق الرعایا)

صاحب امتیاز: معصومه رحمانی

قائم مقام مدیر مسئول: سمیه شکری

سردبیر: انسیه زرواسی

طراح لوگو: محدثه رامین

طراح و صفحه آرا: معصومه رحمانی

با تشکر از آقای محمدرضا حسینی

سخن سردبیر

نویسنده: انسیه زرواسی

سلام من به شما سرسوزنیای قدیم و جدید

انتظار به پایان رسید

و در این شماره از سرسوزن شما شاهد خفن ترین

متن های تاریخ هستید (آره جون خودمون)

ما اومدیم تا حال دل شما تو این تعطیلی اجباری خوب باشه.

و مثل همیشه که یک بخش جذاب به سرسوزن اضافه

میشه این دفعه یک بخش جدید داریم به اسم گله نامه

شما عزیزان دل می تونید در این بخش شرکت کنید

و نظرات، شکایات، خستگی و... هرچیزی که فکر می کنید دانشگاه در آن دقت کافی نداره را به ما بگید تا به گوش

دست اندرکاران دانشگاه برسونیم (اگه نرسوندیم بگید ما بدیم والا..)

از اون جایی که نشریه ما خیلی خفن تر از این حرفاست (باز شروع شد) نویسنده های جدید و قوی را پذیرفته و صدای شما عزیزان خواهند بود (خیلی خفنییم بابا 😊) حالا شما اگه فکر می کنید و قلم خوبی هم دارید

کافیه یه سر به ما بزنید با روی گشاده از شما استقبال می کنیم. جدیداً سردبیر عزیز (بنده) و مدیر مسئول گل (شکریسپیر) ضرب المثل های جذاب را در پیج اینستاگرام سرسوزن به اشتراک میگذاریم. 😊 تنها کاری

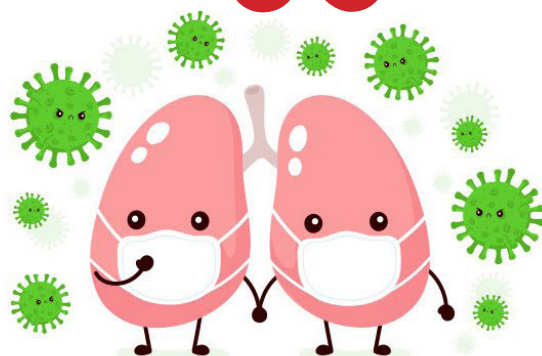
که باید انجام بدید دنبال کردن و پاسخ دادن به سوال های ما در رابطه با ضرب المثل ها است. (ما همیشه به فکر شما هستیم)

به یاری خداوند متعال بریم که متن های زیبا را داشته باشیم

دوست دار شما سردبیر بزرگ (عمه بلقیس)

کرونا

یا



نویسنده: سارا گودرزی

طبیعت؟! ♦♦

اصلا از اون گذشته، خود گردشگرا یه معضله، مگه نمی‌گن جنگل خونه حیووناست؟ خب شما فک کن روزی دو وعده بیان خونتون "جوج با نوشابه" بخورن!

دیگه آرامشی می‌مونه براشون؟

اما الان که کرونا اومده، دیگه واقعا کسی پیدا نمیشه ماه عسل حیوونارو بهم بزنه،

خب جمعیت هم خواه ناخواه افزایش پیدا میکنه (!) الان دیگه شعار هر خرگوش و شیر و پلنگی فرزند بیشتر زندگی بهتره.

در این وانفسا استفاده از ماسک آلودگی هوا بین یاکریم ها کاهش پیدا کرده. حتی پرنده هایی که بیماری تنفسی می‌گیرن دیگه لازم نیست به توصیه دکتر برن شمال یا یه جای خوش آب و هوا واسه ی زندگی، چون دیگه دکترها چنین توصیه ای بهشون نمی‌کنند، هوا خوبه. 😊

در مورد گیاهان هم علاوه بر کاهش انزوای گیاهان نوجوان، و افزایش جمعیت و حس خوشبختی

شاهد رویش مجدد گونه های انقراض شده هستیم،

یعنی از این پس گیاهان جوان می‌تونن شاهد سر از خاک بر آوردن و رویدن مجدد اجدادشون باشن!

امیدوارم از اخبار کرونایی کرونا و طبیعت لذت برده باشید!

تا درودی دیگه بدرود.

خب خب! باز هم رسیدیم به بحث کرونا. این روزها از هر دری وارد بشی و به هر سوراخ سنبه ای که سرک بکشی آخرش میرسی به کرونا! اصلا تو هم نرسی بهش اون خودشو میرسونه به تو!

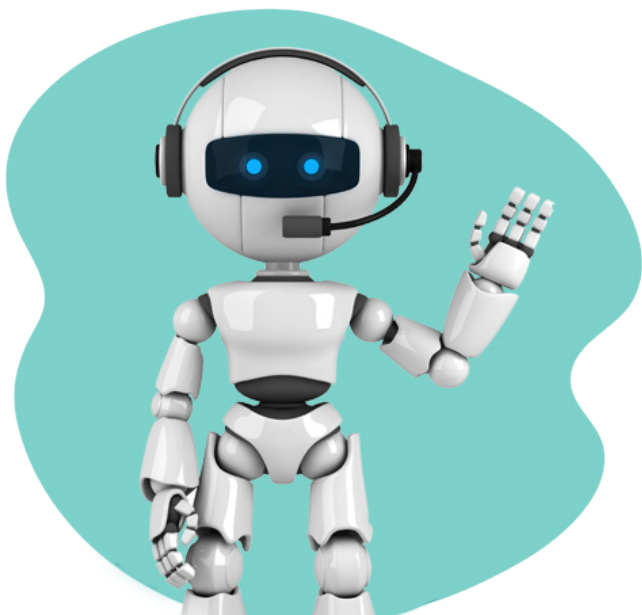
خب، بیاین کمی هم از خوبیای این ویروس بی تربیت بگیم.

یکی از فواید کرونا، صلح و صفا و امنیتی بوده که حیوونا این چند وقته از دست ما داشتن!

در حدی که خانوم آهوه حوصلش سر می‌ره، آقا آهوه میگه اتفاقا امروز یه رستوران خیلی لاکچری تو شهر دیدم سریع حاضرشو بریم!

و توی جنگل هم در حالیکه دارن شعر "من چه قد خوشبختم همه چی آرومه" رو زمزمه می‌کنن میرن به سمت شهر و رستوران.

بد نیست بدونید هرساله توی ایران از اواخر اسفند تا اواخر فروردین فصل زادآوری حیات وحشه، و خب هر سال این فصل مصادف میشه با مسافرت های نوروزی مردم جذاب کشورمون، در حالیکه خانم خونواده داره کتلت لقمه می‌گیره برای آقا، یک روباه بدبخت که تازه دوماه شده طی یک تصادف غیر عامدانه میره زیر ماشینشون و داغش روی دل همسر جوان و فرزندان نداشته‌ش می‌مونه:!



گله نامه

نویسنده: مهدیه احمدی

«بالاخره این تکلیف هم تمام شد.» با خوشحالی سایت نوید را باز میکنم تا تکلیف را آپلود کنم و کمی استراحت کنم. درس های دیگر را بررسی میکنم تا ببینم کدام استاد به تکلیفی که فرستادم ام بازخورد نشان داده است. از بین ۸ درس تنها دو استاد بازخورد نوشته اند. با عصبانیت یکی را باز میکنم که میبینم نوشته ممنون 😊 تایپ چهار حرف سین لام الف میم در جواب سلام من انقدر وقت گیر است؟ فکر کرده چه کسی است؟! ۲۵ هزار دانشگاه سراسر جهان وجود دارد، که هزاران دانشگاه سطح علمی بالاتری از ما دارند و در هر کدام چندین استاد هستند که قطعاً سطح علمی بالاتری از این اساتید ما دارند. با این توصیف باز هم خودشان را برتر می دانند؟!

به سراغ درس بعدی می روم. تکلیف جدید!! ما در ترم هایی که حضوری برگزار می شدند هفته ای یک جلسه با این استاد کلاس داشتیم، حال هفته ای دو الی سه بار درس بارگذاری میکند و تکلیف میخواهد. چرا اساتید چیزی از برنامه ریزی نمیدانند؟ چرا دانشجو را رباتی فرض میکنند که ۲۴ ساعت هفته باید گوش به فرمان استادش باشد؟

کلافه میشوم. لحظه ای سرم را روی میز میگذارم تا آرام شوم. تکلیف را باز میکنم. این دیگر چه سوالی است. در گوگل جستجو میکنم. مطلبی نمی یابم. آخر چه کنم؟ به یاد می آورم دوستی را که دانشجوی دکترای این رشته است او حتماً باید بداند! پیام میدهم. ایا جواب این سوال را می دانی؟ می بیند و پاسخ نمیدهد. عصبانی

میشوم. مجدداً پیام میدهم عزیزم می توانی در پاسخ به این سوال کمک کنی؟ پاسخ میدهد والله نمیدانم. این مسئله در کتاب های ما نبود. از استادمان هم پرسیدم گفت حذف شده چون دیگر کارایی ندارد. آخر دانشجوی دکترای این رشته و پرفسوری که آن را تدریس میکنند چیزی نمیدانند. دانشجوی کارشناسی از کجا باید بداند؟! در قسمت گفتگو از استاد سوال میکنم تا ببینم چه باید کنم...

یک هفته میگذرد، هر روز بررسی میکنم که آیا پاسخم را داده است. اما خبری نیست! اگر پیام دهم، ایمیل بفرستم یا تماس بگیرم ممکن است بد برخورد کند. نمیدانم چه کنم...

مطالبی که خواندید چالش هایی بود که در اولین ترم مجازی، دانشجویان با آن رو به رو بودند. لطفاً سرسری از آن نگذیرید.

اساتید بزرگوار اگر دانشجویی پیام میدهد، ایمیل میفرستد و یا تماس میگیرد، قصد مزاحمت ندارد. او نیز انسان است و قابل احترام. حتماً مشکلی برایش پیش آمده که ناچار شده به شما اطلاع دهد. عاجزانه از شما می خواهم شان انسانی او را حفظ کنید و جواب سلام او را بدهید چرا که جواب سلام در دین اسلام واجب است.

مشکلات دانشجویان در رابطه با کلاس‌های آنلاین... برای خود سازنده‌های آن

نویسنده: حسین مقدسی

بازی‌ها هنوز قفل است و اهل فیلم کم‌مانده است گزیده اخبار شبکه چهار را دانلود کنند و ببینند). من از شما می‌پرسم. دروغ چرا؟ کجایش دوشواری است که تو به بازی و فیلم دیدن مشغول باشی و مادرت به خیال اینکه سخت مشغول تحصیل پای لبتاب هستی و «فردا برای خودت یک پخی می‌شوی» همینطور چپ و راست «قربون صدقه» ات برود و میوه و شیرینی و آجیل بیاورد و اسپند دود کند. می‌دانید



ماجرای آن شبی شروع شد که با خانم زرواسی در رابطه با موضوع شماره جدید نشریه انجمن صحبت کردیم و ایشان به من گفتند که قرار است «مشکلات دانشجویان با کلاس‌های آنلاین» را به تیغ طنز بگیرند؛ بعد از یک هفته تأمل کم‌کم به صورت دغدغه‌ای جدی برای من درآمد که از خودم بپرسم بعد از دو ترم سروکله زدن با کلاس‌های آنلاین شخصاً برای من یکی چه «دوشواری»‌هایی در رابطه با کلاس‌های آنلاین

به‌وجود آمد؟ «والا آقا دروغ چرا؟ تا قبر ۴ انگشته آآآآ!» هرچقدر بیشتر در باب دوشواری‌های کلاس‌های آنلاین فکر کردم بیشتر به محاسن آن پی‌بردم. والا آقا دروغ چرا؟ ما که جز خوبی از آنلاین شدن کلاس‌ها ندیدیم. اینکه در خانه مثل خان کنار ظرف میوه و آجیل لم بدهی و استادت آنطرف دنیا درس بدهد و حالا تو به «روضه‌ی استاد» گوش بدهی یا ندهی، از قیافه‌ی استاد خوشتر بیاید یا نیاید مختاری که او را بینی یا نبینی... طبق بررسی‌های یک خبرگزاری معتبر ۸۴٫۹۸ درصد دانشجویان کشور، زمان کلاس‌های آنلاین دانشگاه را به بازی کردن و فیلم دیدن می‌گذرانند (باور نمی‌کنید از اهل گیم بپرسید که قفل چه مرحله‌ای را در این ایام باز کردند که

قسمت جالبش کجاست؟ اینکه در نمره دادن اساتید بین دانشجویان عادی و کوشا عدالت کاملاً برقرار می‌شود (هرچند دانشجویان پاپه‌خوار در این ایام نیز دست از پاپه‌خواری برنمی‌دارند و با صدها کیلومتر فاصله دست به پاپه استاد گرمی در حال خاراندن هستند و بلاخره آخر ترم نتیجه زحمات خود را می‌بینند). به لطف مجازی شدن امتحانات و تشکیل گروه‌های درسی موازی امتحانات دیگر «هیچکس تنها نیست» و دانشجویان در هسته‌های همفکری که تشکیل می‌دهند، نمی‌گذارند که خدایی نکرده یکی از دوستانشان که بر اثر سهل‌انگاری تسلطی بر مباحث کلاس ندارد از پس امتحانات پایان‌ترم برنیاید (حال هرچقدر فاصله بین دوستان زیاد باشد مساعدت‌ها

همینطور از در و دیوار می‌بارند).

دانشگاه می‌شود یا در گوشه محوطه دانشگاه دوتا کفتر عاشق درحال دل و قلوه دادن هستند یا خدایی نکرده دختری بعد از ساعت ۹ شب وارد خوابگاه می‌شود... دیگر «کفتر» که هیچ، با این اوضاعی که کرونا درست کرده کلاغ سیاه هم از درب دانشگاه رد نمی‌شود. می‌دانید بیشتر از کفترهای عاشقی که اسم بردم باید برای چه قشری دل‌سوزاند؟ به نظر من «ترم بوقی» ها خیلی خیلی مظلوم‌تر هستند. ترم بوقی‌هایی که امسال با هزار جور آرزو برای رسیدن به روزهای شیرین‌تر؛ تابستان کنکور دادند و حال باید درخانه و اتاقشان دقیقاً همان جایی که سه سال تمام برای آن کنکور کدایی به زمین «میخ‌کوب» شده بودند و زخم بستر گرفتند اکنون نیز «در حجره درویشانه خود» پای لبتاب سر کلاس بروند. من خودم به‌شخصه شیرین‌ترین روزهای دانشگاه دقیقاً همان روزهای ترم اول بود که هر هفته چندبار با بچه‌ها بیرون می‌رفتیم و خوش می‌گذرانیدیم. دروغ نگفتم اگر بگویم که در آن ایام جایی در اصفهان نبود که با دوستان جدیدم نرفته باشیم. کلاً تمام شوق و ذوقی که دانشجوی ترم اول دارد صرفاً محدود به همان ترم اول می‌شود و بعد از آن دیگر گشت و گذار جذابی ندارد. علی‌ای حال مجازی شدن کلاس‌ها ابداً اهمیتی ندارد. باخودم فکر می‌کردم یک‌کاش تمام مشکلاتمان از جنس مشکلات کلاس‌های آنلاین بود. خستگی یک پرستار در گوشه بیمارستان بخاطر بی‌مولالتی یک عده مثل من و تو یا خودکشی یک دانش‌آموز بخاطر فقر در نقطه‌ای دورافتاده از کشور از هرچیزی که فکرشان را کنید دردآورتر است و باید برای این انسان‌ها دست بدست هم دهیم و همدیگر را از مصائب این اتفاقات هشیار کنیم.

هرچقدر از محاسن آنلاین شدن کلاس‌ها بگویم کم است. از غذاهای خوشمزه‌ی مادر که جایگزین سلف دانشگاه شدند، از لغو شدن برداشت‌های حضوری داخل شهر و کارآموزی‌ها و خلاصه دروغ چرا من به شخصه از آنلاین شدن کلاس‌ها بدی ندیدم و هرچه بود خیر بود. به نظر من بجای اینکه من بیایم درباره «مشکلات دانشجویان در رابطه با کلاس‌های آنلاین» بنویسم بهتر بود انجمن یک فراخوان بین و قهوه‌خانه‌های نزدیک دانشگاه‌ها و شرکت‌های اتوبوسرانی پخش می‌کرد که آن‌ها بنویسند که با آنلاین شدن دانشگاه‌ها چه بر حال و روزشان فرود آمد. باشگاه‌های بدن‌سازی از قلم نیافتند که پسرها به امید به تور انداختن یک کفتر چشم‌سیاه در دانشگاه و خیابان به جای درس خواندن شبانه‌روز در حال «اچتبه‌زدن» درباشگاه بودند اماخب بالاخره یک‌طرفه نمی‌شود پیش قاضی رفت. از قول یکی از دوستانم به نام بهروز تنها قشری که از تعطیلی دانشگاه‌ها و آنلاین شدن کلاس‌ها دل خوشی ندارند و به قولی «زانو غم بغل گرفتند» و «کشتی‌هایشان غرق شد» آن کفترهای عاشقی بودند که قبل و بعد و بین کلاس‌های دانشگاه در بغل یار بودند و دل می‌دادند و قلوه می‌گرفتند و بیچاره‌های زبان بسته الان تمام بال و پرشان بسته است و حال حاضر شبانه‌روز در محضر خداوند در حال راز و نیاز برای شفای مریضان کرونایی و کم شدن شر این ویروس منحوس هستند، که بعد از پایان یافتن این اپیدمی همه‌گیر شاید یک روز مجنون ما به لیلی شیرین خود برسد. بهر حال مزه دست در دست شدن با یار خیلی با ارتباط مجازی و تلفنی فرق دارد؛ اما علی‌ای حال خوشا به حال حراست دانشگاه‌ها که بدون دغدغه سر پست خود لم داده‌اند و گزیده اخبار شبکه چهار را می‌بینند و دیگر نگران این نیستند که دخترپاسری بدون حجاب ایرانی-اسلامی وارد





نویسنده: سینا هدایت

(رفیق الرعایا)

روز از نو روزی از نو!

کل آن زحمات را به باد داد!

کمی که آتشم فرونشست انگار بادم خالی شده بود! رفتم نشستم صندلی کناری ببینم جوابم را چه می‌دهند. انگار نه انگار که چند لحظه پیش داشتم عرش را به لرزه در می‌آوردم! کارمند پشت میز سرش در کاغذ هایش بود و نیم نگاهی هم نمی‌کرد. قریب به یک ساعت زل زده بودم به منگنه روی میز و داشتم مهندسی معکوسش می‌کردم! خواستم دوباره اعلام حضور کنم که بالاخره سرشان را بالا آورده و فرمودند: «ها چی می‌خواهی؟»

یعنی آن همه توضیح با صدای انکراالصوات کافی نبود؟! بنا را گذاشتم به ^۸ سنگینی گوش‌های مسئول محترم ^۸ و دوباره عرایضم را مطرح کردم. گفتم: «من قول دادم، که اگه رفتم دست پر باشم، بگم از پردیسیا سخت

حالو هوای هم کلاسیام بد، همه کف بخشش

هر دوشنبه دلگرم میشن، چهارشنبه‌ها سرد میشن

کی میدونه جمعه‌ها چقدر دل‌تنگ میشن؟! خدا زد به نام بخشنده حرف، تهش نذار داستان شه تلخ

میدونم خیلی سخته ولی، به مولا همه کف بخشش»

آنقدر اعصابم ریز ریز شده بود که پاشنه کشیده بودم بروم قیصریه دانشکده را به آتش بکشم! خب بی مروت پول دو واحد زپرتی را چند بار باید بریزیم توی حلقوم تان که دست از سر کچل ما بردارید! خدایا گناه ما چیست که دانشگاه‌های دولتی خوش اشتها هستند؟! گناه ما چیست که به قصد چاپیدن ملت برداشته‌اند هزار و یک عنوان چرند و پرنید پردیس و فردیس و آزاد و مازاد ساخته‌اند که به هر تقی به توقی خوردن گوشه جیب ما را سه و چهار و پنج و شیش تیغا رو پشت هم بزنند؟! ای لعنت بر لیبرالیسم!!

چنان در اثر خشم نفسم داغ شده بود که پایین ماسک ایرانی که زده بودم آب شده بود و با ریشم آمیخته شده بود! از دم در خانه‌ی سکونت تا دم در خانه‌ی علم و دانش سراسر ذهنم فحش بود و خشونت. عهد کرده بودم همینکه برسم آنجا چنین کنم چنان کنم!

یک راست رفتم سراغ هدف از پیش تعیین شده. ورود موفق‌ی بود. چشمانم را بستم و دهانم را باز کردم. هر چه در مخیله بود با سرعت تف می‌کردم بیرون! ماسک نمی‌گذاشت محکم داد بزنم؛ نفسم می‌خورد توی صورتم و سرفه ام می‌گرفت. ماسک را کشیدم پایین که محکم تر عربده بکشم. پایینش چسبیده بود به ریشم و یک آن لا به لای فریاد‌های نخراشیده یک جیغ بنفش زدم که

با مهلت های ناجور اندر ناجور!

لابلای روضه خوانی ام هراز گاهی مثل مادحین پروفشنال ادای گریه در می آوردم و نیم نگاهی به جناب رئیس کردم که بینم شیرم یا روباه. جناب رئیس هم بنظر، خودشان از روضه شنو های حرفه ای بودند و دو انگشت روی چشمان مبارک گذاشته بودند و ایح ایح کنان شانه ها را بالا انداخته و ادای گریه کن هارا در می آورد!

بعد از ساعت ها مرثیه خوانی منشی پذیرایی را آورد و با خواندن دعای فرج مجلس به پایان رسید. رئیس تا بیرون درب مرا بدرقه کرد و راهی خانه شدم. سرخوش از زمین و زمان بودم. دیگر تمام مشکلات را پایان یافته و زانو زده در برابر خودم می دیدم.

شکرالله که نمردیم و رسیدیم به دوست

آفرین باد بر این همت مردانه ما

رئیس قول پیگیری لحظه ای را داده بود. گفت تا آخر وقت اداری امروز تمام مسائل را حل شده بدان! حال خوش بود، خوش تر از آنچه که در قلم بگنجد! رسیدم خانه و سامانه را باز کردم که واریسی کنم. پیامی روی صفحه آمد که همان لحظه کرک و پرم کز خورد!

«دانشجوی گرامی، سامانه شما بعلت بدهی قبلی مسدود گردید. لطفا جهت رفع مشکل با امور مالی تماس بگیرید.»

ای مال خراب! ای جان خراب! ای جد اندر جد خراب! همین دو لحظه پیش قول گرفته بودم که شهریه واحد هایی که ترم قبل داده ام را دوباره از من نگیرند! خواستم برگردم دانشکده زمین را به زمان بدوزم که دیدم وقت اداری تمام شده و یقیناً الان مگس پر نمی زند آنجا. باید منتظر می ماندم تا فردا و دوباره صبح اول وقت پاشنه بکشم بروم قیصریه دانشکده را به آتش بکشم.

باز هم روز از نو، روزی از نو!

مسئول محترمه بدون اینکه رخصت دهد تا اصل مطلب را بیان کنم میان حرفم دوید که: «اینا دست من نیس! دستور باید از بالا بیاد»

کدام بالا؟ یا دقیق تر بگویم، چقدر بالا؟! از ارتفاع معاونت یا بالا تر، از ریاست دانشگاه؟ یا شاید خیلی بالا تر از افق خواسته های ما(!) از وزارتخانه و امثالهم؟! دوباره خشمم غلیان کرده بود. بلند شدم و همان حین که در ذهن کفش های آهنین برای یک بازی بالا بلندی چقده مشنگی می پوشیدم، راهی طبقه آخر شدم. مستقیم به سمت دفتر ریاست. عا دتم این بود که اگر کارم پیش نرفت مستقیم بروم سمت شخص اول آن تشکیلات و داد و هوار راه بیاندازم که فرجی بشود. به

لابی دفتر چنان رعد آسا دخول کردم که منشی قصدم را فهمید. خواست مانع بشود که پرید و پایم را دو دستی چنان چسبید که یقین داشتم شوی خودش را یکبار هم اینچنین بغل نکرده است! او می کشید و من می کشیدم. هی می کشید و هی می کشیدم! با همان اوضاع بی ریخت وارد دفتر رئیس شدیم.

خود رئیس هم قاطی تر از زیر دستانش! عربده می زد که: «من در جلسه هستم برای چی ایشون رو راه دادی؟» حال آنکه من بجز خود ایشان کسی را مشاهده نکردم! البته که مجازی بودن جلسه هم دور از ذهن نبود. منشی بغض در گلو می گفت: «ای بی بصر من می روم، او می کشد قلاب را!» رنجیدم که: «خانم خودتون آویزون من شدین!» رئیس دخالتی کرد و غائله ختم به خیر شد! همان لحظه بدون مقدمه شروع کردم مرثیه از پیش سروده ام را! ناله ها می کردم از جنس سوز جگر. از درد ها گفتم و از مشکلات. از بی مبالاتی اساتید در اهتمام به وظیفه شرعی و قانونی شان یعنی تدریس. از شب با سامانه مملو از خالی خوابیدن و صبح با هشت جلسه تدریس های سنگین بیدار شدن. از تکالیف جور و ناجور



طنز

بهتر است

یا قدرت؟

نویسنده: سمیه شکری

چندی پیش رتبه بندی میزان خشونت کشورها را در شبکه ی مجازی میخواندم، با اعداد غیر قابل باوری روبرو شدم اگر اغراق و سیاه نمایی عوامل را در نظر نگیریم. باز هم اعداد در ایران زیادی در ذوق میزد. کجای این ماجرا میلنگد؟

من از زمانی که من به یاد دارم در تمام حوادث

این چند سال اخیر ما لطیفه ساخته ایم و علت خنده و شادی ما پس خندیده ایم. اصلا از قدیم گفته اند مصیبت از هر اتفاق ریشه در روانمان که می آید همراه خود شادی را هم می آورد. دارد. ترم دو در دانشکده دو واحد (طنزنامه شکریسپیر. جلد دوم. ۱۳۴۸. تهران) بدون کلاس روانشناسی داشتیم. شک در چند دهه اخیر به قومی ضد انقراض استاد روان شناسی امان تعریف تبدیل شدیم که در عصر یخبندان آینده گونه میکرد: پدری فرزندش را به غالب جهان را تشکیل خواهیم داد. قتل رسانده بود. در زندان تا

از این ها که بگذریم با این همه هیجان و حرف از دخترش میشد شروع

بالا و پایین رفتن فشار خون اقتصاد کشور، هر میکرد بلند بلند میخندید ((امتحانات مجازی است)) و کشوری اگر با قیمت دلار لطیفه میساخت و به جامعه هم دچار این خنده لحظه ای بعد میشنویم: که اجباری شدن ازدواج میخندید باید نوبل شادی هسیتیک شده است. اینکه احتمال برگزاری امتحان مجازی سال را تقدیم مردمانش میکردیم اما حیف که میگوییم: ((کرونا تمام شود کم است، ولی باز هم به آقای نوبل هم به سیاست علاقه وافری نشان در انتظار شهاب سنگ لطیفه ساختن اصرار داریم. میداده است وگرنه که چشم انداز برتری پاریسی هستیم)) و گوشه لبمان چین تماما ریشه در آن دارد که برای ها از ثریا هم مشاهده میشود. محافظت از روانمان دست به

تماشایش یک لبخند بزند و در فکر فرو برود یعنی طنز کارش را درست انجام داده است.

به گمانم خشونت سرشار پشت خنده های هیستریک جامعه به علت این است که طنز را در جای درست در مکان درست به کار نمیبریم. هر مسئله خنده داری طنز نیست و بالعکس هر طنزی خنده دار نیست. بیننده طنز باید درک و تفکر بالایی را داشته باشد و اما بیش از آن سازنده طنز علاوه بر درک و تفکر باید هدف اصلاح مشکلات را داشته باشد نه اینکه تنها به کسب عنوان پرفروش ترین فیلم و کتاب و... سال قناعت کند.

چندی پیش از همین تریبون گفته بودم طنز برای درمان آدمی آمده است. شاید برای تکمیل مسئله بهتر است بگویم طنز برای درمان تفکر آدمی آمده است. اینکه اثری در قالب طنز را بینی و روزها به این فکر کنی که چه شد؟ چگونه میشد موضوع را حل کرد؟ پیچیدگی ساختار های فقر و طلاق و خشونت و اعتیاد و خودکشی و... را در ذهن تبارها بارها مرور کنی و در میان انبوه سیاهی این پدیده ها به دنبال روزه نوری باشی که شاید این روزه نور چشمان کسی را خیره کرد که تا مدت ها قبل امیدی به زندگی نداشت، در اینجا یعنی طنز اثر گذار بوده است.

در پاسخ به این موضوع که طنز بهتر است یا قدرت؟ باید بگویم مهم این است که هدف مخاطب از انتخاب این موارد چیست؟ اگر مخاطب این هدف را دنبال میکند که خودش و خانواده اش و بخشی اندکی از اقوام را نجات دهد باید بگویم قدرت بهتر است. اما کسی که هدفش نجات تمام بشریت باشد چه سیاه پوستی در آمریکا و چه زرد پوستی در چین، باید از طنز آن هم از نوع سالمش بهره برد.

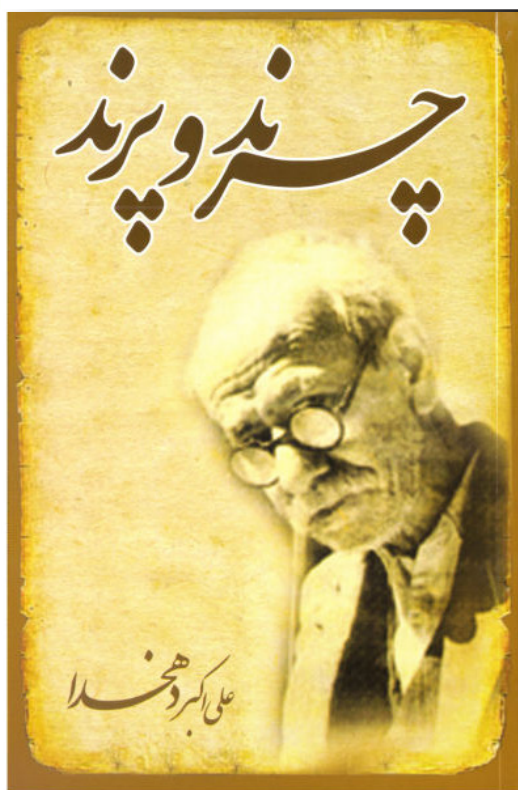
دامن طنز میشویم. وگرنه کدام کشوری هست که برای شهاب سنگ فرش قرمز پهن کند و کدام دانشجویی است که از امتحان حضوری ذوق نکند؟

طنز سالم ابعاد مختلفی را در برمیگیرد اگر در زمان درست و مکان درست به کار برده شود از کشف واکسن کرونا در جهان هم کارگشا تر خواهد بود.

دبیرستان که بودیم در ادبیات فارسی، درسی با عنوان کباب غاز (نوشته محمد علی جمال زاده) داشتیم. داستانی به ظاهر طنز با ته مایه از فقر آمیخته به خرافات. داستان از آن جایی آغاز میشد که قرار بود برای ترفیع همسر تازه عروسی مهمانی داده شود. اما تعداد قاشق و چنگال ها دوازده عدد بود و مهمان ها بیست و چهار الی پنج نفر. به قول خود جمال زاده شب عیدی، بودجه اجازه خرید خرت و پرت را نمیداد و تازه عروس هم میگفت: اگر ابتدای زندگی قاشق و چنگال عاریه در خانه امان بیاید فرزند اول میمیرد.

اینکه داستان تا کجا پیش میرود و چگونه به سرانجام میرسد از حوصله مخاطب امروز خارج است. اما در نقد داستان باید بگویم نمونه ناب یک طنز سالم را در بر میگیرد زیرا که در طی داستان آن چنان خواننده با طنز همزاد پنداری میکند و به دنبال راه چاره میگردد که گویی این مشکل در عالم واقع رخ داده و وظیفه تمام و کمال حل مشکل به او سپرده شده است.

در مقایسه طنز امروز با چنین اثری باید عرض کنم که عده کمی از آثار حوزه سینما و کتاب و تئاتر نمونه طنز سالم را نمایش میدهند. طنز سالم نیاز به قهقهه های بلند و ماورایی ندارد همین که مخاطب با خواندنش، با



یک کتاب قلب

نویسنده: سینا هدایت

«آی خدا بیامرزت مَرَد. ای نور به قبرش بیارد. این شب جمعه‌ای تو هم خدایامرزی می‌خواستی. راست است که می‌گویند، حرف به وقتش می‌کشد. انگار همین پریروز بود در همین ونک مستوفی، خدایامرز بابا و مرحوم آقا نشسته بودند و خدایامرز بابا در همین مسئله کفن جویدن مرده‌ها تحقیق می‌کرد و می‌گفت: این مطلب هیچ شک ندارد، من خودم در سال وبایی به تجربه رساندم که در همین قبرستان کهنه گردن یک مرده‌ای را که کفنش را می‌جوید، زدند. فوراً وبا تمام شد و مردم آسوده شدند.

بله، مطلب این جا بود که این کار را هم بکنید، ببینید چه می‌شود. اگر این بلا از سرتان دفع شد که شد، اگر نشد، دیگر چاره‌ای جز صبر نیست. صبر کنید. خدا صابران را دوست دارد. بگذارید هر چه از دستشان بر می‌آید در حق شما کوتاهی نکنند. آخرتی هم هست. بگذار چشمشان کور بشود. بیايند تا روز پنجاه هزار سال یک لنگ پا بایستند و جواب تان را بدهند، دیگر بهتر از این چیست؟»

متن بالا پاره‌ای از مقاله نهم «چرند و پرند» چاپ شده در شماره ۱۳ روزنامه صور اسرافیل است که به قلم علامه دهخدا نوشته شده است.

دهخدا وقایع روز خود را با لحنی انتقادی و بستری طنز آمیز در قالب مقالاتی با عنوان چرند و پرند در

روزنامه صور اسرافیل به چاپ می‌رسانده است. بعد ها برخی انتشارات این مقالات را به شکل یک کتاب با همان نام جمع‌آوری کردند که در کتاب چاپ شده از انتشارات پیر امید تعداد سی مقاله از این سری در دسترس است.

با اینکه این مقالات برای روزگاری دور نوشته شده است، لکن هنگام خواندن آن، حس همزاد پنداری با شخصیت‌های پردازش شده در آن‌ها به مخاطب دست می‌دهد. گویی که تمام اینها در روزگار کنونی و برای مردم حال نوشته شده است.

خواندن کتاب یک تحلیل سیاسی اجتماعی به شما از وقایع تاریخی که همواره در حال تکرار شدن هستند، راه، با زبان شیرین طنز دهخدا منبشانه ارائه می‌دهد. این دیدگاه همواره می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های روزانه برای انتخاب بهترین رفتار در برابر رخدادها و چالش‌ها دخیل باشد.

به راستی می‌توان گفت این کتاب بزرگترین منتقد تفکر عوامانه با زبانی عوامانه است!